

عقاید قالبی

«عقاید قالبی» را برای ترجمه *le stéréotype* بکار برده ایم و در تعریف آن می توان چنین گفت: عقاید قالبی تصویری هستند کلی و بی انعطاف که در ذهن انسان جای می گیرند و در قضاوتها مورد استفاده واقع می شوند. بی تردید، داوریهایی که بر چنین تصورات و عقایدی استوارند با واقعیت ارتباط نامحسوسی دارند، اما سطحی هستند و غالباً نادرست. شخصی که در ذهن خود تصویری از ملتی می سازد و آن را بر همه افراد آن ملت صادق می داند، دستخوش عقاید قالبی است و قضاوتهایش سریع، کلی، و سطحی است.

از تعریف عقاید قالبی چنین برمی آید که این پدیده ها با فرد، از طرفی، و با اجتماع، از طرف دیگر، سروکار دارند. به بیان دیگر، عقاید قالبی از طرفی بر پایه تعمیم استوارند، و از طرف دیگر برحسب فرهنگ هر جامعه فرق می کنند و رنگ و صورت ارزشها، قوالب، و ملاکهای آن جامعه را به خود می گیرند.

این تصورات که ذهن انسان را اشغال می کنند و قضاوتهای نابجا را موجب می گردند، از نظر روانی و اجتماعی اهمیت خاصی دارند، زیرا رابطه گروههای یک جامعه و، در نتیجه، همبستگی و تضاد عناصر اجتماعی به چنین عقایدی وابسته است. آلپورت^۱ با تحقیق جالبی اثر چنین عقایدی را در فکر افراد نشان داده اند. این دو دانشمند تصویرهای یک سرد سفید پوست و یک سرد سیاه پوست را در معرض مشاهده قرار دادند. در تصویر، سفید پوست تیغی بر کمر آویخته بود. اولین کسی که این تصویر را می دید باید آنچه را که مشاهده کرده با نفر دوم در میان گذارد و او نیز به نوبه خود آنچه را که شنیده برای نفر سوم بگوید و بدین ترتیب تا نفر دهم این کار ادامه یابد. آنگاه دانشمندان مزبور از نفر دهم خواستند که آنچه را شنیده است، بیان کند و نتیجه ای که بعد از یک سلسله آزمایشها به دست آوردند، چنین

۱. W. Allport, L. Postman, «The Basic Psychology of Rumor», *Readings in Social Psychology*, New York, 1947.

بود: در یکصد آزمایش، پنجاه بار نهم هر آزمایش تیغ را بر کمر سرد سیاه پوست بسته می‌دانست، یعنی تحت تأثیر عقاید قالبی و تصورات خود واقعیت را تحریف می‌نمود. علاوه بر این، عقاید قالبی موجب همبستگی و یا تضاد و اختلاف بین ملت‌ها می‌شوند. اتوکلایبرگ^۲ در این باره می‌گوید: «عقایدی که آلمانیها در باره لهستانیها داشتند، تا حد زیادی حمله نازیها را به این کشور تسهیل کرد.»

منشاء عقاید قالبی

به نظر میس C. M. Mace، عقاید قالبی بر بقایای مشاهداتی چند برقرار می‌شوند. باید گفت که عقاید قالبی مستلزم اطلاع هستند. همانطوری که پروترو^۱ در آزمایشی نشان می‌دهد، هنگامی که سخن از کشوری دور افتاده، چون ایرلند، به میان می‌آید، کمتر کسی تصویری از آن در ذهن دارد، زیرا اطلاع یافتن از آن برای کمتر کسی میسر بوده است. بیتن J. A. Bayton چنین می‌پندارد که «عقاید قالبی به وسیله تبلیغات و تماس شخصی به وجود می‌آیند.» اگر بپذیریم که تبلیغات شامل همه وسایلی می‌شود که اندیشه و یا عقیده‌ای را به فردی عملاً می‌قبولانند، باید بگوییم که گاهی نیز عقاید ما ناشی از سخنان بی‌هدف و منظور است. پس عقاید قالبی از همه وسایل و افرادی که با انسان سروکار دارند، ناشی می‌شوند. لیکن توضیح این مطلب بجاست که میزان تأثیر این وسایل وانسانهایی که شخص را در شرایط گوناگون احاطه می‌کنند در کودکی بیش از همه ادوار زندگی است، زیرا در این دوره، که دوران فرهنگ پذیری و اجتماعی شدن انسان است، ذهن کودک برای قبول هر نوع اندیشه و پنداری آماده است. در صورتیکه بعدها، هنگامی که قالبهای فکری جوان و فرد بزرگسال شکل می‌گیرند، هر اندیشه نو، مخصوصاً هنگامی که با عقاید قبلی شخص متضاد باشند، با مقاومت روبرو می‌شود.

در این خصوص که عوامل مادی یا انسانی و تماسهای شخصی یا شنیده‌ها کدامیک در پیدایش عقاید قالبی مؤثرترند، سخن بسیار است و شاید بهتر از همه این باشد که در خصوص هر عقیده تحقیقی بشود تا تأثیر عینی هر یک از این عوامل آشکار شود. آنچه فعلاً می‌توان گفت اینست که عموماً عقاید رایج در یک فرهنگ بیش از همه معلول جریانات کلی اجتماعی و محتویات وجدان جمعی است.

۱. O. Klienber, «Stereotypes nationaux et Compréhension internationale», *Bulletin international des Sciences Sociale*, 3, 1951, pp. 534 - 545.

۲. E. T. Prothro, «Cross-Cultural Patterns of National Stereotypes», *Jornal of Social Psychology*, 40, 1954, pp. 53 - 61.

آیا عقاید قالبی دال بر واقعیت‌اند یا پایه‌های ناستوار آنها مانع وجود هرگونه حقیقتی در آنهاست؟ پروترو، ضمن تحقیقاتی چند، ملاحظه کرد که صفاتی که دانشجویان برای آلمانیها، آمریکاییها، یا ایتالیاییها به کار می‌برند، در همه کشورها شباهت تام دارد. بنابر این، به نظر او، باید گفت که چنین وحدتی دال بر وجود حقیقتی در عقاید قالبی است. محقق مزبور در همین زمینه می‌گوید: مقایسه عقاید قالبی انگلیسیها و لبنانیها با تحقیقات کاتز Katz و برالی Braly در پرینستن، نشان می‌دهد که تا چه حدله یا علیه هر ملت عقاید یکسانی در جهان موجود است. با اینهمه، بجاست اضافه شود که صرفاً وحدت نظر نمی‌تواند نشان‌دهنده واقعیت باشد. زیرا صفتی که احتمالاً به‌سلی متاسب می‌شود کلی و همه‌جانبه نیست، بلکه فقط جنبه‌ای از واقعیت را بیان می‌کند و صفت دیگری می‌تواند همین واقعیت را با دیدی دیگر و از گوشه‌ای دیگر توصیف نماید بدون آنکه بین این دو تضادی باشد. مثلاً، می‌توان گفت که فردی قوی و در عین حال ترسو است. به عبارت دیگر، قوت و ترس مانع‌الجمع نیستند، و اگر عده‌ای سلتی را ترسو خطاب کنند و عده دیگر همان ملت را قوی بدانند، نمی‌توان گفت این دو گروه در توصیف آن ملت تضاد دارند. از جانب دیگر، نمی‌توان همیشه وحدت نظر افراد را به عنوان ملاکی که درستی مطلبی را اثبات می‌کند پذیرفت. زیرا ممکن است همه افرادی که در انتساب صفتی به سلتی وحدت نظر دارند متأثر از اوضاع واحدی باشند و در نتیجه نمی‌توان به بی‌طرفی افرادی که در آن اوضاع واقع شده‌اند اطمینان کامل داشت.

بطوری که ملاحظه می‌شود، صحت و سقم عقاید قالبی را بسختی می‌توان مشخص کرد، و به همین سبب است که نظرات گوناگون و گاهی متناقض در این زمینه ابراز گسردیده است. در مقابل، جانسون^۱ با بررسیهایش معتقد به وجود حقیقتی در عقاید قالبی است و کلاینبرگ با اتکاء به تغییر سریع این عقاید، مخصوصاً بر حسب مقتضیات گوناگون زمانی و منافع شخصی، صحت آنها را مورد تردید قرار می‌دهد.

در زمینه عقاید قالبی از بیست سال پیش بررسیهای علمی آغاز شده است و باید در انتظار بررسیهای دیگری باشیم تا بتوان در این باره نظری قاطع داد. فعلاً آنچه می‌توان کرد اینست که باید با دیدی تفاوت‌گذار بدانها نگریست، یعنی دور از هر قضاوت کلی، ابتدا به شناخت هر عقیده قالبی پرداخت و ریشه اساسی آن را تشخیص داد و آنگاه از صحت و سقم هر یک از آنها سخن گفت.

فواید و مضرات عقاید قالبی

عقاید قالبی چه فایده و چه ضررهایی دارند و وظیفه علم در قبال آنها چیست؟ همانطور

۱. G. B. Johnson, « The Stereotypes of American Negro,» *Characteristics of The American Negro*, New York, Harper & Brothner, 1944, pp. 3 - 22.

که اشاره شد، عقاید قالبی براساس تعمیم استوارند و تعمیم یکی از مشخصات برجسته فکسر انسانی است، لذا ذهن انسان همیشه بدان نیازمند است. پس تنها وضعی که دانش اجتماعی و انسانی می‌تواند در برابر آنها بگیرد، هدایت افراد در مسیری است که روشن بینی بیشتری کسب نمایند. زیرا عقاید قالبی بر تعمیمی استوار است که بر استقراء منظم و تجریدی بجا متکی نیست، بلکه از شایعات مشاء می‌گیرند و بجاست در صحت آنها تردید شود. بنابراین، نقش دانش ایجاد روحیه‌ای در فرد است که، اولاً، در صحت عقاید خود، و مخصوصاً عقایدی که سخت و متحجر گردیده‌اند و بنیان صحیحی ندارند، تردید کند، و ثانیاً، افراد یک ملت و یا یک گروه را کاملاً یکسان نپندارد. زیرا در داخل هر گروه افرادی با استعدادها و تواناییهای متفاوت وجود دارند و درباره هر یک از آنها باید جداگانه قضاوت کرد.

تغییرات عقاید قالبی

تغییر پذیری صفت مشخصه هر پدیده اجتماعی است و عقاید قالبی از این قانون برکنار نیستند. اما آنچه بیشتر مورد نظر است، اینست که بینیم این تغییرات با چه سرعتی صورت می‌پذیرند. عده‌ای بر این عقیده‌اند که عقاید قالبی با سرعت دگرگون می‌شوند، در حالیکه جمعی دیگر از دانشمندان را عقیده بر اینست که این عقاید، همچنانکه از ناسان برمی‌آید، چنان سخت و غیر قابل تغییرند که دگرگونی آنها با انفجار توأم است. نتیجه‌ای که از همه این تحقیقات به دست می‌آید اینست که بازهم باید با دیدی تفاوت گذار به این پدیده نگریست. عقاید قالبی هر چند تحجری مخصوص دارند، لیکن در مقابل محرکات خارجی، آنچنان که تصور می‌رود، مقاومت ندارند. امروز دیگر سخن از انفجار آنها راندن بجا نیست. عوامل و محرکات خارجی عقاید قالبی را تغییر می‌دهند و این عقاید نیز به نوبه خود در وقایع دنیای خارج تأثیر می‌کنند، زیرا مقدم بر رفتارند و نوع و مسیر رفتار را تعیین می‌کنند. بدین ترتیب، باید سخن از تأثیر و تأثر متقابل وقایع اجتماعی و عقاید قالبی راند.

هنگامی که بحث متوجه تغییرات عقاید قالبی می‌شود، سؤالی دیگر مطرح می‌گردد و آن اینست که چه عامل و یا عواملی در این تغییر مؤثرند و کدامیک از آنها درد دگرگونی این عقاید بیشتر تأثیر می‌گذارند؟ بطور کلی، می‌توان این عوامل را به دو دسته تقسیم کرد: عوامل فردی و عوامل کلی و دسته جمعی. عوامل فردی آنهایی هستند که مستقیماً با فرد تماس دارند، در حالیکه عوامل کلی و جمعی شامل همه رویدادهای گذشته و حال و همه جریانات کلی وجدان جمعند که فرد را احاطه کرده و قالبهای فکری او را به نحوی تنظیم می‌کنند و یا، به گفته کاردینر Cardiner و لنتن Linton، شخصیت اساسی او را می‌سازند. بعضی از دانشمندان، چون جیمز James و تن Tenen، بر روی عوامل فردی تکیه می‌کنند.

عقیده آنها اینست که تماس فرد با اعضای گروههای دیگر به عقاید او درباره این افراد شکل می‌دهد، اما محققان دیگری چون پروترو، مینز Meenes و کلاینبرگ چنین می‌پندارند که فرد و عقاید فرد بیشتر نتیجه معتقدات عمومی یک جامعه است.

نتیجه‌ای که از همه این تحقیقات به دست می‌آید باز هم ما را به قبول دیدی تفاوت‌گذار دعوت می‌کند. بجاست پیش از اظهار عقیده کلی در این خصوص، به شناخت دقیق هر یک از عقاید قالبی پردازیم و ریشه و منشأ آن را تعیین کنیم و معلوم کنیم که کدامیک از عوامل در پیدایش و تطور آن بیشتر تأثیر داشته‌اند. چنین بینشی امروزه بیش از پیش رایج است. هلندرا^۱ وقتی می‌خواست علل دگرگونیهای را که در عقاید اروپاییها نسبت به اهالی آمریکای شمالی پیدا شده بود دریابد، بجای هر نوع کلی بافی، ابتدا با مطالعه تاریخ مشترک اروپا و آمریکا و حوادث اخیر جهانی که آمریکا را به صحنه‌های سیاست بین‌المللی کشانید، به شناخت دقیق این علل توجه کرد. هنگامی که کوسما^۲ علل اساسی تغییر عقیده کاناداییها را نسبت به انگلیسها بررسی می‌کرد، بدون اینکه قبل از مطالعه دقیق این عقاید قانونی کل وضع کند، ابتدا به شناخت ریشه‌های تاریخی و کنونی عقایدی که کاناداییها در مورد انگلیسها داشتند، پرداخت و آنگاه با ملاحظه تغییرات جهانی و توجه به رویدادهایی که با دخالت انگلستان صورت گرفته است، علل دگرگونی عقاید کاناداییها را درباره انگلستان بیان نمود.

از جانب دیگر، امروزه عقیده همه بر آنست که هر پدیده، مخصوصاً پدیده‌هایی چون عقاید قالبی که، از طرفی، باروان و، از طرف دیگر، بانظماهای اجتماعی سروکار دارند، نتیجه عوامل و محرکات گوناگون هستند. در عرف جامعه‌شناسی می‌گویند، هر پدیده مولود چند علت است و یک عامل به تنهایی نمی‌تواند موجد و سولد آن باشد. برای تبیین هر نوع تغییر در عقاید قالبی ابتدا باید به شناخت زمینه اجتماعی آنها پرداخت، رویدادهای جدید اجتماعی را بررسی کرد، دگرگونی آنچه را که دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی، « وجدان جمعی » می‌خواند، به دقت مطالعه نمود، آنگاه زمینه روحی افرادی را که چنین عقایدی ابراز داشته‌اند مطالعه کرد و قوالب فکری آنها را بررسی نمود. سنت روانکاوی در این مورد مقبول دانشمندان اسروزی است. آنان حتی به گذشته زندگی افرادی می‌نگرند، عقده‌های روحی و بالاخره ساختمان درونی وجدان ناآگاه آنها را تحلیل می‌کنند. در چنین پژوهشی، که بحق می‌توان آن را ژرفانگر (intensif) خواند، قلمرو هر عامل در میدان وسیع عقاید قالبی مشخص می‌گردد.

۱. A. Den Hollandor, «L' image de U. S. A. aux Pays - Bas» *Revue de Psychologie des Peuples*, 1er trimestre, 1960, pp. 170 - 197.

چنین اند نتایجی که امروزه دانش اجتماعی و انسانی در این مورد به دست می‌دهد. ملاحظه می‌شود که چگونه این دانش از قانونسازیهای کلی و عمومی به مطالعه دقیق هر پدیده و ارزیابی علل و ریشه‌های مخصوص آن پرداخته است. چنین تحولی ناشی از این واقعیت است که هر پدیده ساخت و مشخصات مخصوص به خود دارد و صرفاً پس از شناخت یکایک واقعیت‌های توان به ارتباط آنها توجه کرد و ساخت (structure) کلی آنها را دریافت و الیاف مشترکی که آنها را به هم می‌پیوندند، باز شناخت و مخصوصاً به دریافت آن چه در این میدان مولود امیال درونی و یا، به قول عده‌ای، کششها و یا بقایایی است که وحدت روحی انسانها را تأمین می‌کند و به رفتار اجتماعی آنها ساخت کلی مشترکی می‌دهد، پرداخت.

تأثیر در عقاید قالبی

آخرین سؤالی که در این زمینه مطرح می‌شود، چگونگی امکاناتی است که دانش اسروزی برای تغییر مطلوب این عقاید پیشنهاد می‌کند. آیا اصولاً می‌توان عمده‌اً چنین عقایدی را دگرگون کرد؟ استمیرا^۱، پس از تحقیقاتی چند، بدین ترتیب به این سؤال پاسخ می‌دهد:

۱. به نظر او، تأثیر تربیت بر عقاید قالبی انکارناپذیر است. هر قدر سطح فرهنگی بالا رود، به همان نسبت از عقاید قالبی کاسته می‌شود و انعطاف آنها افزونتر می‌شود و، در نتیجه، این عقاید در احکام و افعال انسانی تأثیر کمتری می‌کنند.

۲. افراد باسواد کمتر عقیده‌ای خاص را بر همهٔ سیاهان تعمیم می‌دهند. به عبارت دیگر، دید «تفاوت‌گذار» بیشتری در افراد به وجود می‌آید و افراد روشن بینتر می‌شوند، یعنی، از طرفی، توانایی درک واقعیت را پیدا می‌کنند و، از طرف دیگر، از نوع و منشاء عقاید قالبی خود آگاه می‌شوند.

۳. تربیت بیش از تماس با سیاهان با فرهنگ در دگرگونی عقاید سفید پوستان مؤثر است.

از جانب دیگر، پیازه^۲ پیشنهاد می‌کند که تربیت وظیفه دارد جهان بینی کودکان را وسعت بخشد، یعنی بجای کوشش در ایجاد علایق ملی، پیوندهای جهانی را محکم کند. بالاخره، تأثیر تربیت برای دگرگون کردن عقاید قالبی مورد تأیید بتلیم و جانوویتز^۳ است، ولی

۱. C. H. Stember, *Education and Attitude Change, The Effect of Schooling on Prejudice Against Minority Group*, New York, Institute of Human Relations Press, 1961.

۲. J. Piaget, A. M. Weil, «Le développement chez l' enfant de l' idee de partie et des relation avec l' etranger », *Bulletin International des Sciences Sociales*, 1951, pp. 605 - 622.

۳. B. Bettelheim, M. Janowitz, *Social Change and Prejudice*, Glenco, Free Press, London, collier Macmillan, 1963.

عقیده همه محققان چنین نیست. به نظر دویجکر Duijker و فریدا Frijda، برای از بین بردن عقاید منفی باید، پیش از توجه به تربیت، کوشید تا بر شرایط داخلی و خارجی که همچون کانالی رفتار افراد را در جهتی معین هدایت می‌کنند تأثیر کرد و این همان نظری است که دورکیم در مورد نیروی مقاومت ناپذیر «اسور و نهادهای اجتماعی» عنوان می‌کرد.

چنین نظریاتی را، که در ظاهر گوناگون و شاید متناقض جلوه کنند، می‌توان به آسانی تلفیق کرد. چنین تلفیقی را در تحقیقاتی که به تازگی انجام می‌شود می‌توان به خوبی یافت. به عنوان مثال، می‌توان از نتایج تحقیقات استمبر درباره تربیت، که به سال ۱۹۶۱ منتشر کرد، سخن گفت. او می‌گوید، تربیت در ترویج ارزشهای معنوی و آزادی خواهی موقعی تأثیر می‌کند که نگرشهای جمعی (attitude collective) و شکل ظاهری اجتماع از نظر تلقین عقاید در مسیری باشند که تربیت بدان متوجه است. استمبر تأکید می‌کرد که تأثیر تربیت بخودی خود انکارناپذیر است، لیکن این تأثیر در مقابل نیروهای فرهنگی و نهادی که مسیری دیگر برای عقاید و در نتیجه رفتار افراد تعیین می‌کنند، جنبه سوت دارد. بی‌تردید، چنین مطلبی اهمیت زمینه اجتماعی و ساخت نهادها، سازمانها و نظام های اجتماعی را در درگرونی مشخصات روانی افراد نشان می‌دهد. از جانب دیگر، اهمیت آنچه را که در اصطلاح جامعه شناسی «هماهنگی اجتماعی» می‌گویند آشکار می‌سازد و روانشناسان نیز لطمه هایی را که عدم هماهنگی دستگاههای اجتماعی به بار می‌آورد، از جمله تعویق شکل پذیری شخصیت و بعدها تعدد آن را، یادآوری کرده‌اند.